

رود کی و سندباد نامه

-۳-

ج - در بیت ذیل در فرهنگ جهانگیری ضبط و تصریح شده است که از مثنوی «دوران آفتاب» رود کی است اما گفته مذکور و وجود چنین مثنوی مورد تأمل است:

- ۱ - از خراسان بروز طاووس وش سوی خاور میخرامد شاد و خوش .
- ۲ - مهر دیدم بامدادان چون بتافت از خراسان سوی خاور میشتافت .

د - چهار بیت ذیل را از کلیله و دمنه دانسته اند اما ظاهراً ترجمه عبارتی است از ادب الکبیر ابن المقفع نه از کلیله او عبارت مذکور اینست: «و وجدناهم لم یرضوا بما فازوا به من الفضل الذی قسم لهم لانفسهم حتی اشرکونا معهم فیما ادرکوا من علم الاولی والاخره فکتبوا به الکتب الباقیه و ضربوا الامثال الشافیة و کفونا به مؤونة التجارب والفتن . و بلغ من اهتمامهم بذلك ان الرجل منهم کان یفتح له الباب من العلم او الکلمة من الصواب و هو البلد غیر المأهول فیکتبه علی الصور ، مبادرة للأجل و کراهیه منه ان یسقط ذلك عن بعده » :^۱

- ۱ - تا جهان بود از سر مردم فراز کس نبود از راه دانش بی نیاز
- ۲ - مردمان بخرد اندر هر زمان راه دانش را بهر گونه زفان
- ۳ - گرد کردند و گرامی داشتند تا بسنگ اندر همی بنگاشتند
- ۴ - دانش اندر دل چراغ روشنست وز همه بد بر تن تو جوشنست

ه - این چند بیت نیز می نماید که از سند بادنامه باشد اما قطعی نیست :

- ۱ - کر بز ان شهر بر من تاختمند من ندانستم چه تنبل (۲) ساختند
- (در داستان پیرنابینا و بازرگان و طراران آنجا که بازرگان قصه حیلت طرار را

برای پیرزن شرح میدهد(۱)

۲ - داشتی آن تاجر دولت شعار صد قطار سار(۲) اندر زیر بار .
(در آغاز داستان «زن بازرگان(۳)» یا در آغاز داستان «پیرناینا و بازرگان و طراران»(۴))

۳ - مرد را نهمار خشم آمد ازین غاو سنگی(۵) بکف آوردش گزین .
(در داستان « کدخدای با زن طوطی » (۶) . پس از اصفاء مرد سخنان طوطی را و چوپ بر گرفتن و دست و پای زن درهم شکستن) ، (یا در داستان « گنده پیرو مرد جوان با زن بزاز » (۷) .

۴ - آبکندی دورو بس تاریک جای لغز لغزان چون دور بنهند پای .
(در داستان « گازر و پسر و خر و گرداب » (۸) .

و - ابیات ذیل مشکو کست که از سندبادنامه و یا کلیله و دمنه باشد و چون برخی از آنان نیز بنام شاعرانی دیگر آمده است(۹) احتمال کلی توان داد که اصولاً از رود کی نباشد تا تحقیق محققان چه مایه روشنش سازد :

- | | |
|----------------------------------|--------------------------------|
| ۱ - آفریده مردمان مر رنج را | پیشه کرده جان رنج آهنج را |
| ۲ - شاه دیگر روز باغ آراست خوب | تحفه ها بنهاد و برگستر د بوب . |
| ۳ - خایگان تو چو کایله شدست | رنگ او چون رنگ پاتیله شدست . |
| ۴ - با کروز و خرّمی آهو بدشت | میخراهد چون کسی کومست گشت . |
| ۵ - آنک را دانم که اویم دشمنست | وز روان پاک بد خواه منست |
| هم بهر که دوستی جویمش من | هم سخن با هستگی گویمش من |
| ۷ - ارخورش از خوردن افزایش رنج | در دمی مینو فراز آردت کنج . |
| ۸ - آمد این شب دیز با مرد خراج | در بجنیانید با بانگ و تلاج . |
| ۹ - دست و کفوی پای پیران پر کلخج | ریش پیران زرد از بس دود نخج . |

۱ - سندباد نامه چاپ استانبول ص ۳۰۳ ۲ - سار = شتر . ۳ - ص ۱۵۴ ۴ - ص ۲۹۹
۵ - هاشنگ = چوبیکه بدان گاورانند . ۶ - ص ۹۰ و ۲۸۱ ۷ - ص ۲۴۰
۸ - ص ۱۱۵ ۹ - رجوع کنید بجلد سوم احوال و اشعار رودکی ص ۱۰۷۶ تا ص ۱۰۸۵

- ۱۰- گفت خیزا اکنون توساز ره بسیج
 ۱۱- سرخی خفچه نگر از سرخ بید
 ۱۲- گنبدی نهمار بر برده بلند
 ۱۳- روز جستن تازیانی چون نوند
 ۱۴- نان آن مدخل زبس زشتم نمود
 ۱۵- خور بشادی روزگار نوبهار
 ۱۶- از تو دارم هر چه در خانه خنور
 ۱۷- آشکو خد بر زمین هموارتر
 ۱۸- آتشی بنشانند از تن تفت و تیز
 ۱۹- چون گل سرخ از میان بیلگوش
 ۲۰- بانگ زله کر خواهد کرد گوش
 ۲۱- برزند آواز دو نانک بدست
 ۲۲- موی سر جفبوت و جامه ریمنک
 ۲۳- ابله و فرزانه را فرجام خاک
 ۲۴- خشم آمدش و همانگه گفت و یک
 ۲۵- از دهان تو همی آید غشاک
 ۲۶- زد کلوخی بر هبک آن فزاک
 ۲۷- چون فراز آید بدو آغاز مرگ
 ۲۸- دم سگ بینی تو با بتفوزسگ
 ۲۹- زاسپ یلی آمد آنکه نرم نرم
 ۳۰- بسکه بر گفته پشیمان بوده ام
 ۳۱- تا بخانه برد ز نرا با دلام
 ۳۲- زش ازو پاسخ دهم اندر زمان
 ۳۳- چار غنده کر بشه با کژرمان
 ۳۴- چون بگردد پای او از پایدان
 رفت بایدت ای پسر ممفز تو هیچ
 معصفر گون پوشش او خود سفید
 نش ستون در زیر ونز بر سرش دند
 روزدن چون شست ساله سودمند
 از پی خوردن گوارشتم نبود
 می کسار اندر تکوک شاهوار
 وز تو دارم نیز گندم در کنور
 همچنان چون بر زمین دشوارتر
 چون زبانی بگذرد گردد گمیز
 یا چوزرین گوشوار از خوب گوش
 وایچ ناساید بگرما از خروش
 بانگ دونانک دو چند آوای هست
 از برون سو باد سرد بیم ناک
 جایگاه هر دو اندر یک مغاک
 خواست کورا بر کند از دیده کیک
 پیر گشتی ریخت مویت از هبک
 شد هبک او بکردار مغاک
 دیدنش بیگار گرداند مچرگ
 گشن کرده کش نخنبد هیچ رک
 تا برند اسپش همانگه گرم گرم
 بسکه برنا گفته شادان بوده ام
 شادمانه زب نشست و شاد کام
 زش به بیداری میان مردمان
 خورد ایشان گوشت روی مردمان
 آشکو خیده بماند همچنان

- ۳۵- تاك زرينى شده دينار گون
 ۳۶- گر درم دارى گزند آرد بدین
 ۳۷- گفت فردا بينى او را پيش تو
 ۳۸- بهترين ياران و نزديكان همه
 ۳۹- آفتاب آيد ببخشش زى بره -
 ۴۰- خود تو آماده بوى و آراسته
 ۴۱- سوس پرورده بمى بگداخته
 ۴۲- روى هريك چون دو هفته گر دماه
 ۴۳- اخترانند آسمانشان جاىگاه
 ۴۴- كاش آن گويد كه گويد هيچ نه
 ۴۵- سنجد چيلان بدو نيمه شده
 ۴۶- شوبدان كنج اندرون خمى بجوى
 ۴۷- هيچ كنجى نيست از فرهنگ به
 ۴۸- بينى كنده دهان دارى و ناى
 ۴۹- خم و خنبه پرزائده دل تهى
 ۵۰- چون يكي جغبوت پستان بنداوى
 ۵۱- زشت و نا فرهخته و نا بخردى
- پرنیان سبز او زنگار گون -
 بفکن او را گرم درویشی گزین -
 خود بپاهنجم ستیم از ریش تو -
 نزد او دارم همیشه اندمه -
 روی گیتی سبز گردد یکسره -
 جنگ او را خوبشتر پیراسته -
 نيك درمائی زنان را ساخته -
 جامه سان غفه سموريشان ككلاه -
 هفت تابنده دوان در دو وداه -
 بر يكي بر چند بقزايد فره -
 نقطه سرمه بدو يك يك زده -
 زیراو سُمجیست بیرون شو بدوی -
 تا توانی رو تو در این گنج نه -
 خایگان غر هر یکی همچون درای -
 زعفران و ترگس و بید و بهی -
 شیر دوشی زو بروزی دو سبوی -
 آدمی روئی و در باطن ددی -

(پایان)

تصحیح

چند غلط چاپی مقاله اول و دوم را بشرح ذیل لطفاً اصلاح فرمائید :

| | | | |
|-------|---------|-------------|---|
| ص ۲۲۱ | سطر ۷ | مقالات | مطالعات |
| ص ۲۲۱ | سطر ۲۱ | یوك | بوده |
| ص ۲۲۱ | سطر آخر | اضافه شود . | ولى كلمه در این شعر آفته است بمعنی خشمناك و در لغت نامه اسدی نیز بشاهد همین كلمه آمده بخلاف فرهنگهای دیگر كه بشاهد افت الفته ضبط کرده اند و معنی مناسب بيت ندارد. |
| ص ۲۲۳ | سطر ۱۴ | الحمامة | باب الحمامة . |
| ص ۲۲۴ | سطر ۲ | توجه | توجه |